

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

منبع: سایت آینده را بساز
برگردان: آمادور نویدی
۲۳ اپریل ۲۰۲۳

چرا دیگر اتحاد جماهیر شوروی وجود ندارد؟

قسمت ۵: پرسترویکا و گلاسنوست- (۱)



ممکن است دلیل اصلی پایان اتحاد شوروی را هرج و مرج ایدئولوژیک بلندمدتی شمرد که در اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی غالب بود. اما اشتباهات درازمدت در سیاست سازمانی نقش محرک کلیدی حوادث را بازی کرد، درحالی که عامل عمده ای که ضربه مستقیم مهلک را وارد ساخت، خیانت سیاسی از طریق اجرای «پرسترویکا و بازتاب تفکر جدید» بود. (۱)

گوربچف: آغاز پایان

اتحاد شوروی متعاقب یک دهه رکود اقتصادی، که با کاهش اعتماد مردمی و تشدید رویارویی نظامی با غرب - و درگذشت سه دبیر کل حزب کمونیست اتحاد شوروی (برژنف، آندروپوف و چرننکو) در سه سال ریاست روبه رو شده بود - نیاز علنی به دمیدن نفس تازه ای در سیاست های خود داشت. آندروپوف این امر را بهتر از خیلی ها درک کرد؛ وی در طول چند ماه ریاست خود، اعضای جوان تر کمیته مرکزی حزب را تشویق نمود که برای ارتقاء و کمک به مدرنیزه کردن سوسیالیسم شوروی کمک کنند. میخائیل گوربچف که پس از مرگ چرننکو در مارچ ۱۹۸۵ توسط پولیت بوروی (دفتر) سیاسی به عنوان دبیر کل انتخاب شد، یکی از این افراد «نسل جدید» بود. گوربچف بدین دلیل انتخاب شده بود: «زیرا که آن ها باور کرده بودند که وی جوان، فعال، خلاق، و ارتدوکس بود.» (۱)

ژست های اولیه نوید دهنده بود: گوربچف چشم اندازی مبنی بر تقویت دموکراسی سوسیالیستی و مدرن کردن اقتصاد را ترویج نمود، ضمن آن که مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و قدرت سیاسی طبقه کارگر را حفظ نماید. کیران و کنی می نویسد:

«گوربچف حامی حذف یک‌سان‌سازی دست‌مزدها بود. وی با ضربه سختی که بر بخش‌های غیرقانونی اقتصاد دوم و فساد وارد کرد، خواهان مبارزه علیه "درآمدهای بازار سیاه" و همه "پدیده‌هایی بود که با شیوه زندگی سوسیالیستی سازگار" نبودند. گوربچف در سیاست خارجی، مواضع سنتی شوروی، مثل حمایت از رهانی ملی، همزیستی مسالمت آمیز، همکاری با غرب درباره "اصول مساوات" را مجدداً تأیید نمود. وی بر خاتمه دادن به مسابقه تسلیحاتی و انجماد زرادخانه‌های هسته‌ای تأکید ویژه‌ای داشت. گوربچف در سیاست، "تشدید" و "ازدیاد" نقش رهبری حزب، "مراعات اکید سبک کار لنینیستی" و حذف "ایده آل‌سازی دروغین" و مقررات اداری در جلسات حزبی را پیش‌نهاد نمود. گوربچف از نیاز به گلاس‌نوست، یا "شفافیت بیشتر و علنی" درباره کار حزب، دولت و دیگر تشکیلات عمومی صحبت نمود.» (۳)

گوربچف از الزام به پروسترویکا - تجدید ساختار حرف زد. این واژه، که هرگز بخوبی تعریف نشده بود، سرانجام به ضرب‌المثلی جهت تخریب سیستماتیک سوسیالیسم شوروی مبدل گشت. به هر حال، احتمالاً این امر در ابتداء این‌گونه تصور نمی‌شد، و مطمئناً آن‌طوری نبود که به مردم شوروی ارائه شده بود. ایگور لیگاکف، فرد دوم در تیم گوربچف از سال ۱۹۸۵ تا ۱۹۸۸، حامی بزرگ پروسترویکا، آن‌گونه‌ای که در سال‌های اولیه ارائه شد بود (ولی بعد از این‌که با گوربچف در افتاد، در مطبوعات غربی لقب «تندروی پیش‌تاز» گرفت). وی با توصیف آنچه که به عنوان اهداف عمده پروسترویکا در نظر داشت، می‌نویسد:

«بر حوزه اجتماعی - اقتصادی: مدرنیزه کردن مجتمع ماشین‌سازی و برابری مبنای، بازسازی برنامه‌ریزی شده اقتصاد کشور و جهت‌گیری دوباره اجتماعی آن؛ در مقیاس بزرگ پیوند برنامه‌ریزی با توسعه روابط مبادلات پولی؛ ایجاد شرایط اقتصادی مورد نیاز جهت خودکفایی مالی و تأمین مالی تشکیلات اقتصادی بدون کمک مالی دولتی؛ و ایجاد مجتمع‌های بزرگ علمی و فنی انجام پذیرد.

در حوزه سیاسی: دمکراتیزه کردن شوراها، یا انجمن‌ها در همه سطوح؛ بسط حقوق و اختیارات مناطق، قلمروها و جمهوری‌ها.

در سیاست خارجی: جلوگیری از جنگ هسته‌ای؛ گذار از رویارویی به خلع سلاح واقعی؛ و تقویت عهدنامه سوسیالیستی.» (۴)

به اختصار: در چارچوب اقتصاد برنامه‌ریزی شده، استفاده محدود از مکانیسم‌های بازار جهت ازدیاد تولید و نوآوری؛ بازسازی زیرساخت اقتصادی؛ سرمایه‌گذاری هنگفت در تکنولوژی و علم؛ افزایش مشارکت توده‌ای در سیستم‌های دمکراتیک موجود؛ پافشاری زیاد جهت خلع سلاح هسته‌ای چندجانبه. این اهداف به اندازه کافی قابل قبول و منطقی به نظر می‌رسید. متأسفانه، آن‌ها با آن‌چیزی که در واقع به نام پروسترویکا صورت پذیرفت ارتباط چندانی نداشت. رفرم‌های گوربچف نه تنها منجر به تقویت سوسیالیسم نشد؛ بل‌که آن‌ها بیش‌تر زمینه را جهت تخریب اقتصاد و بی‌اعتبار کردن حزب کمونیست فراهم کردند، و حزب را به یک زمین آموزشی برای مدیران- سرمایه‌دارهای تازه به دوران رسیده تبدیل نمودند تا بتوانند کنترل دارایی‌هایی را به دست گیرند که بعداً بسیار ثروت‌مند شدند.

درحالی‌که اقتصاد مارپیچ وار از کنترل خارج شد و حزب به سایه پیشین خود تنزل یافت، آلترناتیو - به وضوح ناسیونالیست و ضدکمونیست - مراکز آلترناتیو قدرت جهت پُر کردن خلأ سیاسی پدیدار گشتند. با حمایت طبقه سرمایه‌دار نوظهور و رسانه‌های جمعی جهانی (لازم به ذکر دولت‌ها و سازمان‌های اطلاعاتی غربی نیست)، این سازمان‌ها به اندازه کافی قدرت کسب کردند تا این‌که توانستند با زور اتحاد شوروی را تجزیه کنند، حزب کمونیست را

ممنوع سازند و سوسیالیسم را با معرفی خشن‌ترین «شوک درمانی» مقدر سرمایه‌داری نئولیبرال برچینند. چنین بود محصول واقعی پرسترویکا.

آیا گوربچف وارث یک جامعه بحران‌زده بود؟

اگرچه گوربچف و تیم وی بعدها مدعی شدند که آن‌ها وارث جامعه ای در بحران بودند، اما در واقع این‌چنین نبود. در سال ۱۹۸۵ هیچ‌گونه آشوب جدی در شوروی وجود نداشت. علی‌رغم وجود مشکلات اقتصادی متنوع و درجه ای از عدم‌رضایت عمومی (که این امر در هر جامعه ای غیرعادی نیست)، هیچ مشکل جدی وجود نداشت، و عده قلیلی از مردم تصور می‌کردند که سوسیالیسم شوروی در مدت چند سال دیگر وجود نخواهد داشت. مردم کم و بیش در اغلب موارد، از وضع موجود قانع بودند. اگرچه به‌کندی، اما اقتصاد در حال ترقی و رشد بود و نیازهای اولیه هر فردی از نظر غذایی، مسکن، گرما، لباس و مراقبت‌های بهداشتی فراهم می‌شد. تسهیلات آموزشی و فرهنگی در سطح جهانی بود. در خارج از جهان سوسیالیستی رقیبی برای سیستم رفاه اجتماعی وجود نداشت. خیابان‌ها امن بودند و مردم این فرصت را داشتند که زندگی‌های شگفت‌انگیز، رضایت‌بخش و پُرباری داشته باشند.

«درحالی‌که برخی از مردم شوروی درباره کیفیت و کمیت اجناس و درباره امتیازات و فساد مقامات رسمی شکایت می‌کردند، اما اکثر شوروی‌ها از زندگی‌شان و سیستم اظهار رضایت می‌کردند و نظرسنجی‌ها ثابت کرده است که سطح خرسندی شهروندان شوروی با رضایت امریکایی‌ها از سیستم خودشان قابل مقایسه بود... مصرف شخصی شهروندان شوروی بین سال‌های ۱۹۷۵ و ۱۹۸۵ افزایش یافته بود. حتی اگرچه ستند زندگی شوروی فقط به یک سوم تا یک پنجم سطح امریکایی می‌رسید، اما یک قدردانی عمومی وجود داشت که شهروندان شوروی از امنیت بیشتر، جنایت کمتر، و از سطح فرهنگی و اخلاقی بالاتری از شهروندان غربی لذت می‌بردند.» (۵)

رسانه‌های غربی خیلی مشتاق به ذکر (و مبالغه) کمبود برخی از اجناس مصرفی بودند، که این امر منجر به صف‌هایی در جلوی مغازه‌ها می‌شد. درحالی‌که این امر نشان‌دهنده عدم‌کردانی در توزیع (و مشکلات اقتصاد وسیع‌تر، همان‌گونه که در ابتدای این مجموعه مقالات به آن پرداخته شد)، بود، اما این امر گواه فقر شدید یا فروپاشی اجتماعی نبود. همان‌گونه که سمیر امین نوشت:

«آشکاراست که اگر قیمت‌ها بشدت افزایش یابد، دیگر صف‌هایی وجود نخواهد داشت، اما هنوز فقری که ظاهراً از بین رفته، برای آن‌هایی وجود دارد که دیگر به اجناس مصرفی دسترسی ندارند. مغازه‌ها در مکسیکو و مصر پُر است از کالاها و اجناس، و هیچ صفی در جلو مغازه‌های قصابی وجود ندارد، اما مصرف گوشت هر نفر یک‌سوم میزان مصرفی شهروندان اروپای شرقی است.» (۶)

متحدان اتحاد شوروی در افغانستان، نیکارگونه و اتیوپی با روزگار سختی مواجه بودند، اما در جنوب آفریقا - مخصوصاً در آنگولا در حال برتری بودند. شرایط اقتصادی ویتنام بعد از اتخاذ رفرم‌های دوی موی (۷) در سال ۱۹۸۶ سریعاً شروع به بهبود کرد، و در نتیجه، تکیه اش به کمک شوروی کم شد. کوبا و جمهوری دموکراتیک خلق کوریا خوب عمل می‌کردند. بعد از ربع قرن آزار دهنده، در نهایت به نظر می‌رسید که احتمال غلبه بر نفاق بین چین و شوروی وجود دارد (روابط در نهایت در سال ۱۹۸۹ عادی شد - که متأسفانه در آن‌زمان اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در گیرودار مرگ خود بود). و اگرچه دولت ریگان عملیات اقتصادی، نظامی و سیاسی امریکا را علیه اتحاد شوروی تشدید کرده بود، شوروی بر خود مسلط بود.

به اختصار: در اواسط دهه ۱۹۸۰، اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی جامعه ای نبود که در شرف سقوط باشد. پس چه اتفاقی رخ داد؟

«بازسازی» اقتصادی از بد به بدتر

در حوزه اقتصاد، هدف عمده پرسترویکا «مدرنیزه، ساده و مؤثر کردن اقتصادی شوروی از طریق معرفی تکنیک‌ها و تکنولوژی مدیریتی جدید مورد استفاده در جاهای دیگر جهان، مخصوصاً در کشورهای بسیار پیشرفته امپریالیستی» بود. (۸) پیش‌بینی این بود که طی ۱۵ سال، «اقتصادی بالقوه ای تقریباً مساوی با مقیاس انباشته شده در همه سال‌های قبلی دولت اتحاد شوروی و تقریباً دوبرابر کردن درآمد ملی و بازده صنعتی ایجاد شود. باروری نیروی کار بین ۱۳۰-۱۵۰ درصد افزایش یابد ... انجام این برنامه ... ستندرد زندگی مردم شوروی را به سطح کیفی جدیدی ترفیع دهد.» (۹)

جهت دستیابی به این اهداف، دو موضوع ستراتیژیک اصلی پیش‌نهاد شده بود: نخست، توسعه روابط بازار در چارچوب کلی مالکیت عمومی، تا بدین‌وسیله نوآوری و باروری را بالا ببرد؛ دوم، کوشش جهت «دمکراتیزه کردن برنامه‌ریزی»، اساساً از طریق قطع کامل اسلوب برنامه‌ریزی مرکزی. موضوع قبلی کاملاً فاقد شایستگی نبود - برای مثال، این امر تقریباً در چین و ویتنام خوب عمل کرده است. برچیده شدن اسلوب برنامه‌ریزی شده، از طرف دیگر، منجر به ایجاد خرابی کاهش‌ناپذیر شد، در نتیجه، اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در سال ۱۹۹۰ برای اولین بار در تاریخش رشد منفی را تجربه کرد.

گام‌های اقتصادی ابتدائی گوربچف جالب بود، اما کارائی نداشت. اولین رفرم بزرگ، کارزار ضدالکحل با ممنوعیت جزئی اعلام شده در ماه مه ۱۹۸۵ بود. این امر در نظر داشت که به کاهش مشکلات بزرگی که اتحاد شوروی از لحاظ سلامت عمومی و باروری کار تجربه می‌کرد، کمک کند (مخصوصاً در برخورد به غیبیت از کار)، این رفرم شامل افزایش قیمت همه نوشیدنی‌های الکحلی، کاهش تولید ودکا و شراب، افزایش حداقل سن مصرف الکل (به ۲۱ سال)، جرایم سخت علیه رفتار مستانه، ممنوعیت مصرف الکل در محل کار، و قوانین گوناگون در ارتباط با فروش الکل بود.

ممکن است که این کارزار خوش‌نیت بوده باشد، اما یک شکست تقریباً کامل بود و عوارض جانبی مخربی داشت. کوتز و وییر اشاره می‌کنند که:

«ممکن است که این کارزار منجر به افزایش جزئی در هشیاری شده باشد، مانند تجربه امریکائی‌ها به ممنوعیت پس از جنگ جهانی اول، که عواقب مضر غیرقابل پیش‌بینی شده ای داشت. تولید محرمانه غیرقانونی جهت پاسخ به خواسته‌های برآورده نشده رخ داد. تقطیرکنندگان خصوصی مغازه‌های خرده‌فروشی را از شکر خالی کردند، به طوری که این امر منجر به کمبود شدید شکر گردید. و تقریباً ۲۰ میلیارد روبل از درآمد مالیاتی ناشی از فروش الکل در سال‌های ۱۹۸۶-۱۹۸۸ از دست رفت.» (۱۰)

ضرر درآمد ضربه نسبتاً جدی به اقتصادی بود که قبلاً مشکل داشت و این‌که بخش قابل توجهی از درآمد بودجه مالی خود را از انحصار دولتی در الکل کسب می‌کرد. به علاوه، رشد شدید در تولید هرچیز غیرمشروع بدین معنا بود که هیچ پیش‌رفت درازمدتی در بازده کار یا سلامت عمومی به وجود نیامده است. این امر همچنین در خدمت به توسعه اقتصاد زیرزمینی بود، در نتیجه به رشد بورژوازی نوپای علاقه مند به توسعه بازار و قانونی کردن فعالیت‌های کمک نمود. خود گوربچف بعدها اعتراف کرد که «کارزار ضدالکحل و نحوه اجرایش در درازمدت یک اشتباه بود.» (۱۱)

پولیت بورو در ادامه به معرفی بسته ای از رفرم‌های اقتصادی شبیه به برخی از رفرم‌های کوسیگین - لیبرمن بود، پرداخت «که در موردش در قسمت دوم این مجموعه مقالات بحث شده است» (۱۲).

ترکیب اصلی پیش‌نهادی این بود که دولت به شرکت‌های سرمایه‌گذار تولیدی اجازه می‌داد که سطح تولیدشان را تعیین کنند، براین مبنا که شرکت‌های سرمایه‌گذار نسبت به برنامه‌ریزان مرکزی از ظرفیت، منابع و شرایطشان بیش‌تری برخوردار باشند.

گوسپان (در اتحاد شوروی - سازمان برنامه‌ریزی رسمی، پروژه‌هایی را طراحی می‌کرد که شامل تجارت و صنعت، کشاورزی، آموزش و بهداشت عمومی می‌شد)، آژانس برنامه‌ریزی مرکزی، قرار شد که از شرکت‌های سرمایه‌گذاری مدیریت خرد خارج شود و به تنظیم اهداف درازمدت روی آورد. کوتز و پی‌یر اشاره می‌کنند:

«وزارت‌خانه‌های اقتصادی می‌بایستی به مدیریت تولید روزانه‌شان خاتمه دهند. باید به شوراهای جماهیر، منطقه ای و محلی نقش بزرگ‌تری در نظارت اقتصاد مناطق مربوطه‌شان داده شود. باید به کارگران قدرت بیش‌تری جهت تصمیم‌گیری در داخل شرکت‌های سرمایه‌گذاری داده شود. این رفرم‌ها متضمن ایده دموکراتیزه کردن و رهبری و تمرکززدانی اقتصاد، در چارچوب مالکیت عمومی و برنامه ریزی اقتصادی بود.» (۱۳)

این رفرم‌ها از چند لحاظ نقص داشت و دارای عواقب منفی بود که منجر به تضعیف کل سیستم اقتصادی می‌شد. از همه بدتر، هنگامی که رهبری متوجه شد که رفرم‌ها کارایی ندارند، عقب‌نشینی نکرد؛ این امری سریع و خطرناک بود، که توسط سازمان‌های دولتی سطح بالا بدون مکانیسم‌های مناسب جهت بازخورد ارزش‌مند و پیش‌رفت تحمیل شده بود. این امر مطمئناً «گذر از رودخانه با حس کردن سنگ‌ها» نبود؛ این امر بیش‌تر مانند پرش بزرگی به وسط رودخانه بود که انتظار بهترین‌ها را داشت. شاید مفید باشد که این روی‌کرد را با علم اصول (روش‌شناسی) مورد استفاده در رفرم‌های اقتصادی چین مقایسه کرد، جهت نمونه، سیستم مسؤلیت خانوادگی، یک شیوه غیرمتمرکز تولید کشاورزی در سطح یک روستا (که در واقع غیرقانونی) تجربه شده بود و در افزایش بازده به اندازه کافی موفق بود که بتدریج در طول چندین سال در سطح منطقه ئی و ملی گسترش یافت:

«سیستم مسؤلیت خانوادگی به وسیله هیچ رهبری برنامه‌ریزی نشده بود. این سیستم حاصل عمل‌کرد روستاییان در روستای ژیانوگانگ در بخش فینجیانگ استان آنهونی بود. در سال ۱۹۷۸، به علت آب و هوای بد و تولید کم، آن‌ها مسؤلیت سود و زیانشان را به عهده گرفتند، به این شرط که اگر هرکدام از آن‌ها به علت ورود مخفیانه به این سیستم غیرقانونی سر از زندان در بیاورد، بقیه از فرزندان آن‌ها مواظبت کنند. با دیدن این نتایج باورنکردنی، کنفرانس مرکزی کار روستایی در پایان سال ۱۹۷۹ تصمیم گرفت که به فقیرترین ساکنان مناطق روستایی اجازه مشارکت در این سیستم داده شود. در پایان سال ۱۹۸۰، چهارده درصد از تیم‌های تولیدی سراسر کشور این سیستم را دنبال کردند... در آن سال همه تیم‌های تولیدی تحت سیستم مسؤلیت خانوادگی نتایج قابل توجهی داشتند. در نتیجه، دولت در سال ۱۹۸۱ در سراسر کشور شروع به ترویج این سیستم کرد. در پایان سال، ۴۵ درصد تیم‌های تولیدی در سیستم بودند، ۸۰ درصد در سال ۱۹۸۲، و ۹۹ درصد در سال ۱۹۸۴.» (۱۴)

قابل رؤیت ترین نتیجه بسته رفرم گوربچف ایجاد کمبود کالاهای خاص بود. شرکت‌های سرمایه‌گذاری قادر بودند ترکیب محصولات خودشان را تعیین کنند، اما هیچ تغییر مرتبطی برای آن محصولات در بازار وجود نداشت: قیمت‌ها به وسیله دولت ثابت باقی ماندند، و بنابراین، اکثر شرکت‌های سرمایه‌گذاری صرفاً بر روی تولید اجناسی متمرکز شدند که بالاترین سود را داشتند.

آلین لینچ می‌نویسد:

«اغلب کارخانه‌های شوروی بسادگی ساخت اجناس مصرفی کم سود ده را متوقف کردند، و کمبود شدید روزانه اقلام (به عنوان مثال نمک، شکر، کبریت، روغن آشپزی، پودر رختشویی، لباس بچه و غیره) سریعاً آغاز شد. به طوری که در اواسط سال ۱۹۸۹، معدنچیان زغال سنگ دونباس بعد از یکروز طولانی کار در معادن، جهت حمام و شست و شوی خود صابون نداشتند، حادثه‌ای که باعث اعتصاب گسترده و ائتلاف کارگران و روشن‌فکران علیه سیستم شوروی و خود گوربچف گردید.» (۱۵)

بسیاری از شرکت‌های سرمایه‌گذاری با کنترل بیشتر بر مخرجشان، انتخاب کردند که به کارگزاران دست‌مزد بیشتری بدهند. با توجه به کمبود نیروی کار بومی، افزایش دست‌مزدها سیاست معقولی در سطح شرکت‌های سرمایه‌گذاری به نظر می‌رسید، برای این‌که این امر به افزایش جهت جذب و حفظ کارگران تبدیل شده بود. به هر حال، در سطح گسترده‌تر، ترکیبی از افزایش دست‌مزد، کمبود بیش از حد کالاهای مصرفی و قیمت‌های پائین ثابت دولتی منجر به ایجاد تورم سرکوب شده شد. (تورم سرکوب شده به شرایطی گفته می‌شود که در آن از کنترل‌های مستقیم اقتصادی، مانند کنترل قیمت و دست‌مزد و سهمیه بندی جهت جلوگیری از تورم بدون حذف فشارهای تورمی اساسی استفاده می‌شود-م). این امر به نوبه خود منجر به افزایش فعالیت‌های بازار سیاه و احتکار و در کل تضعیف اقتصادی شد.

به اضافه، افزایش دست‌مزدها به معنای منابع کمتر جهت سرمایه‌گذاری بود؛ آینده به خاطر حال قربانی شده بود، که نتیجه اش کاهش بیشتر نوآوری و رشد سوددهی بود. و اگرچه همه این‌ها به نام «دمکراتیزه کردن» تولید انجام شده بود، ولی سیستم جدید به مدیران شرکت‌های سرمایه‌گذاری اجازه می‌داد که بر منابع گسترده کنترولی اعمال نکنند - موقعیتی که به اهرم امتیاز بسیاری از آن‌ها در روزهای غارت غرب وحشی در سال‌های اولیه ۱۹۹۰ منجر شد. گوربچف در اواخر سال ۱۹۸۷، در خریدهای دولتی برون‌داد صنعتی کاهش بیشتری داد، بدین‌گونه شرکت‌های سرمایه‌گذاری را مجبور کرد که در بازار آزاد یا غرق شوند و یا شنا کنند، فارغ از این‌که آیا آن‌ها بدون امتیاز انحصار تضمینی چیزی تقریباً «ماندنی» بودند یا نه.

«برخلاف قضاوت بهتر نخست وزیر ریژکوف و لیگاجف، یاکوولریف [نزدیک‌ترین مشاور گوربچف] و گوربچف جهت کاهش سفارشات دولتی-تضمین خرید دولت از محصولات صنعتی شوروی با قیمت‌های ثابت - از ۱۰۰ درصد به ۵۰ درصد کل صنعت فشار آوردند. کاهش سفارشات دولت تا این اندازه بدین معنا بود که، در یک جهش، نیمی از صنعت شوروی جهت خرید یا فروش تولید خود در بازار عمده فروشی جدید - تجارت بین شرکت‌های سرمایه‌گذاری - با قیمت‌هایی که توسط نوسانات در عرضه و تقاضا تنظیم می‌شود، بتوانند مستقل عمل کنند... تدبیر گوربچف ثابت نمود که کاملاً فاقد مسؤلیت بود، زیرا که اقتصاد را در هرج و مرج غوطه‌ور ساخت. در سال ۱۹۸۸، کمبود کالاهای مصرفی افزایش یافت و برای اولین بار بعد از جنگ جهانی دوم، تورم نمایان شد.» (۱۶)

درحالی‌که شرکت‌های سرمایه‌گذاری در معرض هرج و مرج قرار گرفتند و جهت فروش محصولاتشان در یک بازار جدید رقابتی تلاش می‌کردند، درآمدهای دولتی از کاهش شدیدی رنج برد. سیاترام ایچاری می‌نویسد که: «این امر منجر به شرایطی شد که دولت مجبور به افزایش کسری بودجه گردد. کسری بودجه در سال ۱۹۸۵ تقریباً ۱۸ میلیون روبل بود و در سال ۱۹۸۹ تقریباً به ۱۲۰ میلیارد یا ۱۴ درصد تولید ناخالص داخلی اتحاد شوروی افزایش یافت.» (۱۷)

کسری مالی منجر به ریاضت اقتصادی شد: «در دوره رهبری گوربچف، واردات حبوبات غذایی و کالاهای مصرفی برابر با ۵/۸ میلیارد روبل کاهش یافت.» ادامه دارد